

غزلیسرائی دو هشتاد سال (۲)

قرن هفتم و هشتم

این دو قرن در واقع عصر تکامل غزل محسوب میشود. و نیز به ویژگیهایی دست می‌یابد که چند در قرن گذشته و چه بعد از این عصر بدان راه نیافته است. پیش از این پیرامون غزل قرن ششم گفتیم که دونوع غزل عرفانی و عاشقانه رواج داشت و در اینجا باید اضافه شود که در این دو قرن هر دونوع غزل به اوج قله‌های کمال خود دست یافته‌اند. غزل عرفانی در این عصر با مولوی (۶۷۲م) به نهایت جذب و شور و حال خود رسید و دیگر شاعر عرفانی گوی این عصر عراقی (۶۸۸م) است و از این زمان بعد هر چه دورتر شویم غزل عرفانی رنگت و بوی خود را از کف میدهد. هر چند در قرن نهم شاعرانی دیده میشوند که اشعارشان ذوق عرفانی دارد؛ چون ملا محمد شیرین مغربی تبریزی (۸۹۰م) و عصمت بخاری (۸۲۹م) و شاه نعمت‌الله ولی (۸۳۴م) و قاسم انوار (۸۳۷م) و کانی ترشیزی (۸۳۹م) و امیرشاهی سبزواری (۸۵۷م).

بموازات غزل عارفانه در این عصر غزل عاشقانه نیز بسرعت رو به کمال میرفت؛ و بدون هیچ تردیدی غزل عاشقانه بوسیله سعدی در قرن هفتم بکمال خود دست یافت. سعدی در غزل‌های خود با زبان شیرین و سخن لطیف و مضامین تازه و متنوع مهارت و استادی را بغایت کشانید چنانکه بعد از او هیچکس درین شیوه جای وی را نگرفت و همه کوشیده‌اند که از وی پیروی کنند و غزل‌های او بارها در همه ادوار بعد از وی بوسیله استادان بزرگ مورد

استقبال قرار گرفت و حتی در حیات او شاعرانی که بنایت از وی دور می‌زیسته‌اند مانند سیف‌الدین محمد عرفانی ساکن آق‌سرای روم به استقبال آنها مبادرت می‌جسته و این کار دانه‌ای از کمال می‌شمرده‌اند . (۸)

با این حال سعدی از شاعران قبل از خود کاملاً متأثر بوده است : چند نمونه :

از ظهیرالدین فاریابی :

هزار توبه شکست زلف پر شکش
کجا به چنم در آید شکست حال من

از سعدی

رها نمی‌کند ایام در کنار من
که داد خورد بستانم به بوسه از دهنش

از خاقانی

یارب از عشق چه سرمتم و بی‌خوینتم
دست گیریم تا دست به زلفش بزنم

از سعدی

تا خبر دارم از او بی‌خبر از خوینتم
با وجودش ز من آواز نیاید که منم

از خاقانی

هرگز بود به شوخی چشم تو عبیری
یا راست تر ز قد تو باشد صنوبری

از سعدی

کس در نیامدست بدین خوبی از در
دیگر نیارد چو تو فرزند مادری

حسن تو گر بر این قرار بماند
قاعده عشق استوار بماند

از سعدی

حسن تو دایم بدین قرار نماند
مست تو جارید در خمار نماند

دیگر شاعران این دوران اکثرا از این شاعر نام آور پیروی کرده‌اند و این دوسبک را درهم آمیخته و سبکی جدید بوجود آورده‌اند که هم‌رقت احساس و ظرافت غزل عاشقانه در آن موج میزند و هم دارای افکار عالی عرفانی است. از شاعرانی که در این سبک شعر سروده‌اند میتوان عراقی (۶۸۸م) همام (۷۱۴م) دهلوی (۸۲۵م) خواجوی کرمانی (۷۵۳م) سلمان ساوجی (۷۷۹م) حافظ (۷۹۱م) و اوحالدین کرمانی (۸۳۶م) را نام برد. اما تنها کسی که در این میان گوی سبقت را ردهوده حافظ است وی توانسته با مهارت و استادی خاصی ذوق لطیف عرفانی و شور و جذبه مستی اشعار مولانا را با عواطف و حیات شدید عاشقانه و دل‌باختگیها و بی‌قراریهای سعدی را درهم آمیزد و تأثیر مولانا و سعدی بر حافظ در این نمونه‌های شعر حافظ بخوبی پیداست. مولوی می‌گوید:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خوبشتم
از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود
رتال بله کجا میروم آخر تمنایی وطنم .

حافظ می‌گوید

حجاب چهره جان میشود غبار قم
خوشا دمی که ازین چهره پرده درفکنم
عبان نشد که چرا آمدم کجا بودم
دریغ و درد که غافل ز کار خوبشتم

ز من پیرس که از دست او دلت چونست
 از و پیرس که انگشت هاش درخونست
 خیال روی کسی در سراسر است هر کس را
 مرا خیال کسی که ز خیال بیرونست

از حافظ

ز گریه مردم چشم نشسته درخونست
 بین که در طلبت حال مردمان چونست
 چگسونه شاد شود اندرون غسگینم
 به اختیار که از اختیار بیرونست .

در این عصر انتقادات اجتماعی در غزل رسوخ کرد که در دو اوین شعرای
 این دو قرن بوفوردیده میشود . (۹)

قرن نهم

در این دوره که در اصل دنباله عصر حافظ است غزلسرایسی بازاری بس
 گرم دارد و کمتر شاعری میتوان یافت که بغزل اقبال شایان نکرده باشد . از این
 دوره پیش از هر نوع اثر شعری دیوان غزل در دست است (۱۰) و از جنبه سبک
 غزل قرن نهم باید گفت روش حافظ و معاصران او دنبال میشود منتها با این تفاوت
 که با سرعتی بسیار حالت اعتدال خود را از دست میدهد . بدین معنی که غزل
 رو به سادگی میرود و نزدیک بزبان متداول مردم میشود و در عوض بر دقت خیال و
 احساسات و عواطف آن افزوده می گردد . قرن نهم نقطه عطفی است برای غزل
 عرفانی . شاید به جرأت بتوان گفت که غزل عرفانی آخرین فروغش را در شعر
 جامی نشان داد . علاوه بر شعر عرفانی و عاشقانه همچون قرن هفتم و هشتم غزلیات
 قلندرانه نیز در این عصر رواج کامل داشت که مضامینی چون وصف رندی و مستی
 وطن به زهاد مورد بحث غزلسرا واقع میشد . شعر زیر نمونه غزل قلندرانه قرن
 نهم است از معین الدین علی معروف به قاسم انوار :

گریبان می دردم هر دم که دامان در کشی از ما
 که ما مشتاق دیداریم و رند و عاشق و شیدا

بچشم مست میگونت بگو ای ترک یغما سی
که آخر چیست مقصودت زچندین غارت دلها

بطور کلی قرن نهم چه از لحاظ غزل و چه انواع دیگر شعرچندان قابل توجه نیست و از لحاظ تحول و تکامل مراحل مهمی را نپیموده است. مع الوصف از جهت انراقی چه از نظر لفظ و معنی و چه از نظر سبک و اسلوب کلی، میان غزلیات ایندوره و غزلیات دوره قبل و بعد یعنی عصر منول و دوره صفوی موجود است از ادوار دیگر متمایز است و درحقیقت عصر تیموری برزخی میان دو دوره منول و صفوی است.

در همین دوره که بهتر بود دوره فترت ادبی نام گذاشته میشد زمینه سبکی ریخته میشود. و دوران ابتدایی خود را شروع میکند که در عصر صفوی یعنی قرن دهم بنام سبک هندی جلوهگر میشود. (۱۱)

بزرگترین شاعر غزلسرای این دوره عبدالرحمان جامی است (۸۹۸م) که شاعری عارف و ادیب و محقق و پرکار بوده و آثار متعددی از او بجای مانده است: ابن غزل از اوست:

ریزم ز مژه کوکب بی ماه رخت شبها
تاریک شبی دارم با این همه کوکبها
چون از دل گرم من بگذشت خدنگ تو
از بوسه پیکانش شد آبله ام لبها
از بس که گرفتاران مردند بکوی تو
بادش همه جان باشد خاکش همه قالبها
از تاب و تب هجران گفتم سخن وصلت
بود این هذیان آری خاصیت آن تبها
تا دست بر آوردی ز آن غمزه بخونریزی
بر چرخ رود هر دم از دست نویار بها.

البته در این عصر هم مانند ادوار گذشته بوده اند شاعرانی که غزل نمی گفتند و در شعر دارای مقاصد خاصی بوده اند مانند ابن حسام قهستانی که از منقبت گویان خاندان رسالت شمرده میشود که مهم ترین اثر او منظومه خاوران نامه است.

قرن دهم

در قرن دهم مکتب تازه ای در شعر به وجود آمد که غزل را از صورت

خشک و بی‌روح قرن نهم بیرون آورد و حیاتی تازه بخشید غزل در نیمه دوم همان قرن به اوج کمال خود رسید و این تکامل تا ربع اول قرن یازدهم ادامه داشت . این مکتب تازه را زبان وقوع می‌گفتند و غرض از آن بیان کردن حالات عشق و عاشقی از روی واقع بود . نام آورترین شاعر این سبک و حسی باقی (م ۹۹۱) است که غزل را در عین حفظ لطائف آن از نظر سادگی به نهایت رسانیده است . از دیگر شاعران مکتب و نوع محتمل کاشانی (م ۹۹۶) است که بیشتر معروفیتش بخاطر دوازده ترکیب بندی است که در ثناء شهیدان کربلا سروده وی رساله‌ای بنام جلالیه دارد که مشتمل بر شصت و چهار غزل است . بعد از این دو شاعر شهیدی قمی (م ۹۳۵) و ذوقی تونی (م ۹۷۹) و تعداد دیگری .

غزلی از وحشی باقی :

ز شبهای دگر دارم تب غم بیشتر امشب
 وصیت می‌کنم باشید از من باخبر امشب
 مبادید ای رفیقان اشبی دیگر ز ما غافل
 که از بزم شما خواهیم برد در دسر امشب
 مگر در من نشان مرگ ظاهر شد که می‌بینم
 رفیقان را نهانی آستین بر چشم تر امشب
 مکن دوری خدا را از سر بالینم ای همدم
 که من خود را نمی‌بینم چو شبهای دگر امشب
 شرر در جان وحشی زد غم آن یار سیمین تن
 ز وی غافل مبادید ای رفیقان تا سحر امشب

- ۸ — جلد سوم تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر صفا چهار دانشگاه ص ۳۳۱
 ۹ — تاریخ علوم و ادبیات ایرانی ، تألیف دکتر صفا ص ۱۶۶
 ۱۰ — شعر در عهد شاهرخ تألیف دکتر احسان یار شاطر ص ۱۴۰
 ۱۱ — تحول شعرا از زین العابدین مواعین ص ۲۲۰